

چرا مسئله شر مشکل غیبت الهی را تضعیف می کند

دیویس دومسدی^۱

ترجمه فاطمه محمد^۲

چکیده

در این مقاله پس از طرح مسائل شر و غیبت الهی که دو دلیل برجسته بر ضد خداواری در فلسفه دین هستند، و تمایز میان صورت‌بندی‌های منطقی و شهودی آنها، استدلال شده است که مشکل اثباتی شر، مشکل شهودی غیبت الهی را تضعیف می کند. بر این اساس اگر مشکل شهودی شر واقعاً نیرومند باشد، می تواند توانایی خداوند برای آشکارسازی وجود خود را به روشی بدون شک عقلانی مسدود کند، که به نوبه خود مشکل شهودی غیبت الهی را تضعیف می کند. این استدلال تحت عنوان یک نوع استراتژی پاسخ که توسط کینگ طراحی شده است طبقه‌بندی شده است. در ادامه بحث با جزئیات بیشتری بسط داده شده و به صورت مقدمه / نتیجه ارائه شده است. همچنین ایرادات احتمالی قابل طرح مورد بررسی قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها: شر، غیبت الهی، خداواری، دلایل فلسفی

۱ . استاد بخش فلسفه و مطالعات مذهبی، دانشگاه کونکوردیا، ادمونت.

۲ . دکتري فلسفه غرب، مدرس حوزه و دانشگاه (fmohammad90@gmail.com).

مقدمه

مشکلات شر و غیبت الهی، گسترده‌ترین دلایل مورد بحث در فلسفه کنونی دین علیه خدا باوری است. هر دو را می‌توان به صورت بندی‌های «منطقی» و «شهودی» تقسیم کرد. با شروع مسئله شر، نسخه منطقی آن را می‌توان چون ذیل بیان کرد: از آنجایی که قرار است خداوند دانا باشد، پس او از هر بدی که در حال وقوع است و یا قرار است رخ دهد آگاه است؛ از آنجایی که او از قرار معلوم قادر مطلق است، پس قادر به جلوگیری و/یا ریشه کن کردن چنین شری است؛ و از آنجایی که ظاهراً او خیر مطلق است، مطمئناً چنین خواهد کرد. پس اگر خداوندی وجود دارد، هیچ شری وجود نخواهد. اما شر وجود دارد. بنابراین چنین خدایی وجود ندارد. (صورت‌بندی‌های جایگزین مسئله منطقی با اشاره به حجم عظیم شر که با خدا باوری ناسازگار است، یا با اشاره به انواع بسیار وحشتناک ناسازگاری شر با خدا باوری پیش می‌رود). در مقابل، مشکل شهودی شر منجر به نتیجه ضعیف‌تری، یعنی احتمال قوی ناخدا باوری با توجه به واقعیت شر (یا دوباره، با توجه به واقعیت حجم عظیم شر یا انواع خاصی از آن) می‌شود. طرفداران استدلال شهودی در مورد اینکه این استدلال چقدر احتمال الحاد را قوی می‌کند متفاوتند، اما احتمالاً همه معتقدند که این استدلال بسیار بالاتر از ۵۰ درصد است.^۱

با توجه به [مسئله] غیبت، شلنبرگ (۱۹۹۳؛ ۲۰۰۷) یک نسخه منطقی از مسئله را صورت‌بندی می‌کند: در هر خدا باوری که به خوبی صورت‌بندی شده باشد، خداوند ما را دوست دارد، و از آنجایی که (۱) عشق طبیعتاً مستلزم جستجوی رابطه باز است و از آنجایی که (۲) رفاه نهایی ما مستلزم داشتن رابطه‌ای مثبت با اوست، پس خداوند اطمینان می‌دهد که هر فرد دارای توانایی ذهنی همیشه می‌تواند صرفاً با تلاش، چنین رابطه‌ای را برقرار کند. حال، پیش شرط پرداختن به چنین اعتقادی، ایمان به وجود خداوند است، تا خداوند اطمینان حاصل کند که هیچ جایی برای شک عقلانی در حقیقت آن باور وجود ندارد. با این حال

۱. توصیف دقیق تمایز بین مشکلات منطقی و شهودی شر، موضوعی بحث‌برانگیز بوده است. با این حال، توصیف مورد استفاده در اینجا دیدگاه اکثریت را در متون فعلی منعکس می‌کند.

می بینیم کسانی وجود دارند که مایل به ایمان به خدا و درگیری ارتباط با او هستند و هنوز کسانی هستند که باور ندارند - «غیر مؤمنان غیرمقاوم». به وضوح در دنیای ما جای تردید وجود دارد. از آنجایی که وجود هر ناباور غیرمقاومی با خدا باوری ناسازگار است، خداوند وجود ندارد. (فرمول‌بندی‌های جایگزین مسئله منطقی غیبت معتقدند که این مقدار حجم عظیم ناباوری غیرمقاوم است که خدا باوری را رد می‌کند، مانند درنج (۱۹۹۳) و کلر (۱۹۹۵)). همانطور که بحث غیبت را می‌توان به عنوان یک مشکل منطقی فرمول‌بندی کرد، می‌توان آن را به عنوان یک مشکل شهودی هم مطرح کرد، که منجر به ضعیف‌تر شدن این موضوع می‌شود که احتمال بی‌خدایی بسیار بالاست.^۱

در حالی که در سال‌های اخیر متون ادبی قابل توجهی در مورد مسئله غیبت الهی توسعه یافته است و متون گسترده و در حال پیشرفتی در مورد شر، ویژگی دائمی چشم‌انداز فکری است، اما نوشته‌های نسبتاً کمی درباره ارتباط بین این دو به رشته تحریر درآمده است. شلنبرگ (۲۰۱۰) از استقلال غیبت به عنوان یک مسئله معجزا (به‌طور مؤثر) دفاع می‌کند. همچنین ون ایوانگن (۲۰۰۲) بر روی تمایزات بحث می‌کند. البته، دیدن تمایز این مشکلات، مستلزم در نظر گرفتن شر در مفهومی خاص و محدودتر از «بی‌اخلاقی و رنج» است که در مقابل مفهوم گسترده‌ای از هر حالتی به نوعی منفی از امور است. با توجه به مفهوم وسیع شر، مسئله غیبت الهی در مسئله شر فرو می‌ریزد. با این حال، شلنبرگ (۲۰۰۵، ۲۱۰) به درستی خاطر نشان می‌کند که وقتی فلاسفه در مورد شر بحث می‌کنند، معمولاً به مشکلات گناه و رنج اشاره می‌کنند. این رابطه غیبت الهی و مشکل شر آن معنایی است که در اینجا به آن توجه می‌کنیم. (اگر خواننده ترجیح می‌دهد تا مشکل شر را به شکلی گسترده‌تر تعریف کند،

۱. توجه داشته باشید که من از برخی تفاوت‌های مهم دیگر بین این نویسندگان می‌گذرم. بنابراین، در حالی که شلنبرگ، کلر و میتزن (۲۰۰۶) آنچه را که ممکن است خدا باوری «عام» نامیده شود (یعنی هر خدا باوری به خوبی فرمول‌بندی شده از هر دین یا فلسفه) هدف قرار می‌دهند، درنج به طور خاص خدا باوری مسیحی را هدف قرار می‌دهد و کلر استدلال خود را نه برای دفاع از الحاد، بلکه برای دفاع از نسخه‌ای از خدا باوری فرآیندی به کار می‌گیرد که در آن خدا قادر مطلق نیست.

می تواند این مقاله را به عنوان تأمل و نه تنها رابطه بین مشکلات غیبت و شر، بلکه رابطه بین مشکلات غیبت و گناه و رنج بداند).

اغلب تصور می شود که این دو مشکل می توانند پشت سر هم کار کنند تا بخش های در هم تنیده ای از نمونه جامع تری را برای الحاد تشکیل دهند. در نگاه اول مطمئناً آنها متقابلاً تقویت کننده به نظر می رسند؛ درست است که برای کسانی می توانند متقابلاً تقویت کننده باشند که از صورت بندی های منطقی هر کدام استفاده کرده و یک یا هر دو استدلال را در برابر خدا باوری قاطع بدانند. اگر یکی از استدلال ها (یا هر دو) عدم اثبات کاملاً قانع کننده ای از خدا باوری را ارائه دهد، مطمئناً می توان آنها را پشت سر هم به کار برد، حتی اگر ممکن است یکی یا دیگری اضافی به نظر برسد.

با این حال، گمان می کنم اکثر فیلسوفانی که بر روی این استدلال ها کار می کنند، از جمله ملحدان، اعتراف می کنند که نیروی آنها چندان تعیین کننده نیست، و این یکی از دلایلی است که بسیاری از آنها صورت بندی اثباتی هر دو را ترجیح می دهند (با اختلاف - نظرهای اجتناب ناپذیر در مورد درجات دقیق احتمالی که درگیرند).

برای آن مخاطبان این فرضیه را مطرح می کنم: مشکل شهودی شر، اگر واقعاً تا حد زیادی قوی باشد (در حالی که هنوز یک استدلال احتمالی باقی مانده است)، می تواند مانع توانایی خدا برای آشکار کردن خود به شیوه غیر قابل تردید عقلانی شود و در نتیجه مسئله شهودی غیبت الهی را تضعیف می کند.

برای پیش نمایش این مسیر یا استدلال اصلی: تا حدی که مسئله شهودی شر، شواهد قوی علیه خدا باوری ایجاد کند (حتی بدون اینکه به عنوان عدم اثبات محکمی عمل کند)، ممکن است برای برخی افراد (شاید تعداد زیادی) یک شکست دهنده عقلانی برای خدا باوری ایجاد کند. حتی اگر خدا باوری درست باشد، و از لحاظ دیگر حتی در مواجهه با آنچه ممکن است شاهد بسیار خوبی برای خدا باوری به نظر برسد (مانند تجربیات دینی قدرتمند قابل دسترس جهانی، معجزات چشمگیر جهانی، استدلال های بهتر از الهیات طبیعی و غیره) ممکن است یک شکست دهنده عقلانی ایجاد کند. بنابراین، شر ممکن است مانعی قوی در برابر توانایی خدا برای آشکار ساختن وجود خود برای مردم به شکلی غیر قابل تردید

عقلانی ایجاد کند. بنابراین، حتی اگر خداوند دلیل کافی برای مجاز دانستن مقادیر و انواع شری که او انجام می‌دهد، داشته باشد، با این حال ممکن است آن شر از اعتقاد به خداوند برای برخی (شاید بسیاری) جلوگیری کند. مشروط بر اینکه خداوند واقعاً در مجاز دانستن آن شر مبرا دانسته شود. پس او از بی‌اعتقادی غیرمقاوم که ممکن است در پی آن به وجود بیاید، رها می‌شود، زیرا ممکن است نتواند تضمین دهد که این بی‌ایمانی غیرمقاوم به وجود نیاید یا فراگیر نشود.

این ایده اصلی است که در زیر به تفصیل بسط داده می‌شود. واضح است که این یک نوع استراتژی بسیار متفاوت برای پرداختن به مشکل غیبت الهی نسبت به استراتژی معمول است. معمولاً هم خدا ناباوران و هم خدا باوران این امر را بدیهی می‌دانند که خداوند در هر موقعیتی می‌تواند وجود خود را به شیوه‌ای غیرقابل تردید عقلانی برای هر کسی که قادر و مایل باشد آشکار کند و این سؤال پیش می‌آید که آیا می‌توان او را در خودداری از انجام این کار مبرا دانست یا خیر و چگونه؟ خدا باوران استدلال می‌کنند که توجیحات کافی در دسترس است، در حالی که ملحدان استدلال می‌کنند که چنین نیست. تعداد کمی، راهبرد جایگزین برای استدلال آوردن را به کار گرفته‌اند که شاید حتی خداوند نیز قادر به آشکار کردن وجود خود برای همه افراد غیرمقاوم به شیوه‌ای بی‌شک منطقی نیست.^۱

۱. تا حدودی طعنه‌آمیز است که حتی مدافعان امروزی بحث غیبت، معمولاً آن را بدیهی می‌دانند که خداوند اگر وجود داشت، می‌توانست خود را به عنوان خدا از طریق تجربه مستقیم مذهبی به هر غیرمؤمن غیرمقاومی نشان دهد (به‌عنوان مثال شلنبرگ (۱۹۹۳، ۴۹) استدلال می‌کند که اگر خدا واقعی باشد الگوی ترجیحی او از وحی این است که به همه مردم یکسری تجربیات دینی قدرتمند مداوم را که از اوایل کودکی شروع می‌شود، اعطا می‌کند، به گونه‌ای که شک عقلانی هرگز نمی‌توانست جای پای پیدا کند - بیشتر این مورد در زیر است). به هر حال، در ادبیات فلسفه دین در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ اساساً این امر بدیهی برعکس تلقی می‌شد: با توجه به معرفت‌شناسی تجربه‌گرایانه (که اغلب با یک نظریه تأییدگرایانه معنا همراه می‌شود)، فرض بر این بود که موجودی به اصطلاح غیرمادی نمی‌تواند احتمالاً واقعیت آن را از طریق تجربه آشکار کند. تجارب دینی را می‌توان به‌درستی به‌عنوان نظری غیرعینی رد کرد و معمولاً چنین بود. بنابراین، بیشتر فیلسوفان ملحد آن عصر، مشکل غیبت الهی را کاری نشدنی می‌دانستند که یکی از دلایلی است که تا دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، یعنی پس از مرگ مثبت‌گرایی غیرمنطقی، دوباره در ادبیات مطرح نشد.

با این حال، کینگ (۲۰۰۸؛ ۲۰۱۳)، این نوع استراتژی جایگزین را با جزئیات زیاد مورد بررسی قرار داده است. او این موضوع را مطرح می‌کند که حتی یک خدای قادر مطلق ممکن است نتواند عدم شک عقلائی را در بین همه افراد مشتاق تضمین کند. کینگ تمام مدل‌های اصلی وحی الهی را در نظر می‌گیرد (مثلاً تجربه مستقیم دینی، معجزات عمومی، اعطای حسی الوهیت ذاتی به ما و غیره) و استدلال می‌کند که با فرض کمال بی‌پایان و همه چیزهای خدا، هیچ یک از اینها نمی‌توانند در آشکارسازی واقعیت خداوند برای ما مخصوصاً به عنوان خداوند به شکلی بی‌شک منطقی موفق باشند. برای درک این مورد، بر اساس آنچه که دسترسی شناختی مستقیم به ذات خدا برای عقل‌های محدود بشری غیرممکن است، منابع کینگ (در میان منابع دیگر) از اندیشه مسیحی فراتر می‌رود و به ویژه بر الهیات پدری و ارتدکس شرقی کنونی می‌کوشد.^۱ سپس کینگ معتقد است که تعاملات انسانی با خدا همیشه باید به نحوی شامل یک عمل اعتماد به خود اثباتی خداوند باشد - ظرفیت‌های شناختی محدود غیرقابل حذف ما در مواجهه با هستی نامتناهی به سادگی نیازمند آن است. ایده مرتبطی که می‌خواهم در اینجا بررسی کنم این است که آیا فرضیه کینگ به طور کلی، در همه جهان‌های ممکن، صادق است یا نه و با توجه به نوع جهانی که ما واقعاً در آن زندگی می‌کنیم صادق است؛ یعنی آیا کسی در این موضوع با کینگ موافق است یا نه که در تمام دنیاها ممکن، روابط انسان با خداوند باید شامل یک عمل ایمانی از جانب ما باشد که این موجود واقعاً به طور خاص خدا بود (برخلاف جهان آفرین قدرتمند و غیره)، در دنیای ما صادق است و با گناه و رنج محاصره شده است. بنابراین، در حالی که هر کسی که با دیدگاه کینگ موافق است، ممکن است دیدگاه من را نیز موافق بداند، پرونده من محدودتر است و ممکن است پابرجا بماند، حتی اگر فرضیه کلی‌تر کینگ چنین نباشد. این نکته را کمی متفاوت بیان کنیم: می‌توان ادعا کرد که در جهانی عاری از شر، خدا می‌تواند خود را به عنوان خداوند به شیوه‌ای عقلاً غیر قابل تردید از طریق تجربه مذهبی شگرف به ما نشان

۱. برای دیدن برخی تفاوت‌های الهیاتی مرتبط بین مفاهیم کاتولیک رومی و ارتدوکس شرقی نسبت به بیش

سعادت‌بخش، به کینگ (۲۰۰۸، ۹۷-۹۲) مراجعه کنید.

دهد، حتی به کینگ این را اعطا می کند که آن تجربه نمی تواند به ما دسترسی شناختی به ذات خدا بدهد. چرا؟ زیرا حتی یک تجربه دینی کوتاهتر (فقط شنیدن صدایی عالی، احساس خلسه و غیره)، در غیاب هر شکست دهنده بالقوه (مانند شر مرسوم)، ممکن است برای متقاعد کردن هر فرد قادر و راضی کافی باشد که این موجود همان چیزی است که ادعا می کند (یعنی الهی)، به گونه ای که هیچ عمل ایمانی از جانب تجربه کننده لازم نباشد. کینگ با این ایده مخالفت می کند (و برای انجام این کار مورد قابل قبولی ارائه می دهد).

با این حال، می توان آن را قبول کرد و در عین حال معتقد بود که در جهانی مانند دنیای ما، که در آن شر رایج است، این شیوه های مختصرتر و حی ممکن است برای غلبه بر شکست دهنده بالقوه که مسئله شر است، کافی نباشند. این ایده ای است که در اینجا مطرح می کنم - و نتیجه ای که از آن سرچشمه می گیرد این است که مسئله شهودی شر، مشکل شهودی غیبت الهی را تضعیف می کند.

ساختار مابقی مقاله به شرح زیر است: در بخش بعدی بحثی که ترسیم می کنم به طور مفصل بسط داده می شود و در یک فرم مقدمه / نتیجه گیری نظام مندتر ارائه می گردد. سپس یازده ایراد احتمالی را مطرح می کنم، در حالی که بخش پایانی شاهد اظهار نظرات نتیجه گیری در مورد دلایل برهان می باشد.

چگونه شر غیبت را تضعیف می کند

وقتی در کلاس مقدماتی فلسفه خود مسئله شر را تدریس می کنم، دوست دارم بحث را با پرسش از دانش آموزان درباره بازگو کردن برخی خبرهای وحشتناکی که در هفته قبل در اخبار مطرح شده، شروع کنم. (آخرین باری که این کار را انجام دادم، لیست آن شامل مواردی مانند جنگ داخلی سوریه و عراق، شیوع شدید ویروس ابولا، آتشفشان مرگبار ژاپن، درگیری داخلی مداوم اوکراین، قتل های محلی و غیره بود). سپس از آنها می خواهم که چند برابر شدن چنین حوادثی را میلیون ها بار در سراسر جهان، فقط در یک بازه زمانی کوتاه یک هفته ای، تصور کنند و سپس این فکر را برای ماه قبل، سال قبل و کل دوره تاریخ بشر تکرار کنند. این تصور به انبوهی از وحشت می افزاید و این خدایی که ظاهراً وجود دارد،

می تواند هر و همه آن را در هر نقطه ای متوقف کند و فوراً عواقب بعدی آنها را برطرف سازد. پس چگونه یک موجود خوب و قادر که از آنچه در حال رخ دادن است آگاه است، می تواند از وارد شدن به آن خودداری کند؟

در آن مرحله، خدا باوران کلاس معمولاً مشتاقند دلایلی را ارائه دهند که چرا ممکن است خداوند از سیاست معمول عدم مداخله خود مبرا شود. بحث طرفداران و مخالفان معمولاً پیرامون دفاع از اراده آزاد، توجیحات روح سازی، خدا باوری شکاکانه و راهبردهای متنوع خاص ایمانی متمرکز می شود (به عنوان مثال رنج های ما می توانند به رستگاری خود و دیگران کمک کنند، تجسم خداوند دقیقاً به همان اندازه ای که ما رنج می بریم تجربه می - شود، همه در زندگی پس از مرگ اصلاح خواهند شد و غیره). همانطور که انتظار می رفت، واکنش ها متفاوت است - برخی چنین استراتژی توضیحی را قانع کننده می یابند و برخی دیگر نه. برای برخی، تأمل در مورد مسئله شر، مستعد تبدیل تجاهل گرایی به بی خدایی یا تقویت بی خدایی از قبل موجود می باشد. یک خدا باور چگونه باید به چنین واکنشی بنگرد؟ بدیهی است که او باید آن را مشکل زا بداند، زیرا از نظر او با حقیقت (در واقع حقیقتی بسیار مهم) همخوانی ندارد. اما مسائل پیرامون همه این استدلال ها پیچیده و دشوار است. علاوه بر این، به نظر می رسد برخی از مناقشات پیرامون دفاع ها و توجیحات سنتی، به تفاوت ها در شهود اخلاقی در سطح عمیق خلاصه می شود که خود کانون اختلافات همیشگی است. به - عنوان مثال، یک نکته رایج خدا باوری را به خاطر بیاورید: خدا به درستی به ما آزادی می دهد و علی رغم خطرات همراه با سوء استفاده ما از آن محافظت می کند، زیرا آزادی پیش شرط لازم برای عشق واقعی است. «عشق» اجباری یا از پیش تعیین شده واقعاً اصلاً عشق نیست، یا حداقل به اندازه عشقی که آزادانه داده و دریافت می شود، ارزشمند نیست. به جواب زیر کانه متداول تجاهل گرا/ بی خدا توجه کنید: حتی اگر حفظ اراده آزاد ما برای حفظ ظرفیت عشق واقعی ضروری باشد، آیا چنین ظرفیتی ارزش خطر قتل گسترده و شکنجه و کودک آزاری و نسل کشی را دارد؟ آیا بهتر نیست در دنیایی بی عشق زندگی کنیم به شرطی که نبود همه اینها تضمین شده باشد؟ به نظر می رسد این بحث در اینجا به تفاوت های بنیادی (یا تقریباً

بنیادی) در شهود در مورد (و شاید تعهدات شخصی نسبت به) ارزش های عشق و آزادی می پردازد و نحوه قضاوت درباره چنین تفاوت های بنیادی کاملاً روشن نیست.

سپس سناریوی زیر را در نظر بگیرید: دانش آموزان تجاهل گرا و ملحد من، توجیه روح سازی هیک (۱۹۸۱) را قانع کننده نمی دانند، حتی اگر در واقع درست باشد، به طوری که مسئله شر، از نظر عینی، حل شده است. دقیقاً چه چیزی را می توان به طرز کار خود هیک اضافه کرد تا این موضوع قانع کننده تر شود؟ مسلماً بسیاری از ادبیات ثانویه پیرامون توجیه او ارزشمند است، اما سهم این ادبیات هم برای موافق و هم برای مخالف است و ممکن است که تأمل درباره آن، موضوع اصلی را قانع کننده به نظر برساند یا نرساند. آنها ممکن است متوجه شوند که حتی پس از بررسی کامل، مسئله شر همچنان فوری است. اکنون تصور کنید معجزه ای شگرف و جهانی وجود دارد - ستارگانی که دوباره سازماندهی می شوند تا یک آیه کتاب مقدس (به انگلیسی؟) را معنا کنند یک نمونه اولیه است. آیا چنین رویدادی برای متقاعد کردن هر غیر مؤمن غیرمقاوم منطقی الزامی است؟ آیا دانش آموزان ملحد و تجاهل - گرای من باید واقعیت خداوند را بپذیرند، حتی اگر پاسخ خوبی (از دیدگاه سنجیده آنها) برای مشکل ندارند؟ صادقانه بگویم خیر. یک فرد عاقل هنوز هم می تواند استدلال کند که در حالی که چنین رویدادهای شگفت انگیزی در سراسر جهان، وجود هوش فوق العاده قدرتمند و شاید حتی موجودی که در کتاب مقدس الوهیت به او نسبت داده شده است را اثبات می کند، اما هیچ چیزی وجود ندارد تا نشان دهد که این موجود از نظر اخلاقی خیر است. اگر هر چیزی که می شود به آن فکر کرد حرفی برخلاف خیر بودن چنین موجودی بگوید: واضح است که اگر آنقدر قدرتمند است که ستاره ها را به این شکل مرتب کرده، آنقدر قدرتمند است که هولوکاست را در روزهای اولیه آن متوقف کند، از ۱۱ سپتامبر جلوگیری کند، سرطان را درمان کند و غیره. این کار را نکرده، هر چه هست، خدا نیست.

با این حال، مطمئناً چنین رویدادی می تواند برای بی خدایی / تجاهل گرایی شک عقلائی ایجاد کند؟ شاید. اما به وضوح به عنوان یک شکست دهنده منطقی برای هر یک از این وضعیت ها عمل نمی کند، حداقل برای کسی که فکر می کند مشکل شر احتمالاً راه حل

مناسبی ندارد، عمل نمی‌کند. ممکن است کسی شاهد معجزه‌ای باشد و همچنان عقلاً فکر کند که نیروی مسئله شر بر آن غلبه می‌کند (حتی اگر مشکل شر به عنوان دلیل رد قطعی ۱۰۰ درصدی خداواری تلقی نشود - به یاد داشته باشید، ما هنوز در حال کار با نسخه شهودی هستیم). پس در بهترین حالت، یک معجزه جهانی ممکن است کسی را وادار کند که از الحاد غیرموافق به سوی بی‌خدایی موافق حرکت کند (به تعبیر روو از یک خدا ناباور که اعتراف می‌کند برخی از خدا باوران در پذیرش خداواری منطقی هستند)، اما این معجزه مجبور به کنار گذاشتن الحاد یا تجاهل‌گرایی نمی‌کند.

اگر معجزه جهانی نتواند این حقه را انجام دهد، با فرض واقعیت شر، ممکن است اشکال دیگری از مکاشفه وجود داشته باشد؟ به عنوان مثال، مدل ترجیحی خودآشکارسازی الهی شلنبرگ (۱۹۹۳، ۴۹) را در نظر بگیرید که به موجب آن به هر فردی، پس از رسیدن به سن عقل، تجربه مذهبی قوی متقاعدکننده و مکاشفه‌کننده از واقعیت و عشق خداوندی به او اعطا می‌شود. سپس این تجربه برای آن فرد تا پایان عمر مستمر یا حداقل به‌طور مداوم در دسترس است، مشروط بر اینکه او فعالانه در برابر آن مقاومت نکند. پس بیایید فرض کنیم که جلوگیری از بی‌اعتقادی غیرمقاوم (شیوع یا وقوع صرف آن) در واقع مستلزم تدارک چندین تجربه مذهبی قدرتمند از سوی خداوند برای هر فرد روی کره زمین است. حتی اعطای آن شرط لازم است، آیا آن کافی است؟ برخلاف شلنبرگ، این موضوع مورد تردید است. این موجود فوق‌العاده قدرتمند و به‌ظاهر خوب که شخص با او در تماس تجربی منظم است، آشکارا اجازه جریان مداوم شکنجه، قتل، بیماری و بلایای طبیعی و غیره را می‌دهد. وقتی این موجود مورد این تجربیات قدرتمند دینی، زیر سؤال می‌رود که چرا او اجازه این ترس‌ها را می‌دهد، چیزی شبیه توجیه روح‌ساز هیک را بازگو می‌کند، یا شاید می‌گوید که این پاسخ فراتر از درک ماست. درست همانطور که بسیاری اکنون به‌طور عقلانی چنین پاسخ‌هایی را قانع‌کننده نمی‌دانند، برخی (بسیاری؟) ممکن است آن را زمانی قانع‌کننده نیابند که توسط این موجودی که ادعای الوهیت دارد بیان می‌شود. سرانجام آیا او واقعاً به همان خوبی که به نظر می‌رسد است؟ اگر او واقعاً خوب بود، آیا بیشتر مداخله نمی‌کرد؟ اگر مشکل شر دارای نیروی قابل توجهی باشد، ممکن است بی‌اعتقادی غیرمقاوم از نظر عقلانی برای برخی افراد

با برجا باشد، حتی بر اساس مدل ترجیحی خود آشکارسازی الهی شلنبرگ. حتی اگر مشکل شر واقعاً راه حلی داشته باشد، حتی اگر آن راه حل قبلاً به تفصیل در متون فلسفی موجود بیان شده باشد، ممکن است چنین باشد و اگر چنین باشد، در این صورت، نیروی مسئله غیبت الهی به شدت کاهش می‌یابد، زیرا این مشکل بر این فرض استوار است که خداوند قادر است ایمان به وجود خود را در هر غیرمؤمن غیرمقاومی برانگیزاند.

ممکن است این دفاع در برابر غیبت را کمی رسمی‌تر بیان کنیم:

پیش فرض ۱ - اگر مسئله شهودی شر دارای نیروی زیادی باشد (نیروی که می‌تواند به طور عقلانی^۱ حتی در مواجهه با راه حل‌های صحیح ادامه یابد، همان‌طور که برخی از خداپاوران موافق اعتراف می‌کنند)، آنگاه خداوند نمی‌تواند به‌درستی^۲ اعتقاد خداپاورانه را برای همه (شاید حتی بیشتر) غیرمؤمنان غیرمقاوم برانگیزد.

پیش فرض ۲ - مسئله اثباتی شر حامل نیروی زیادی است (نیروی که می‌تواند به‌طور عقلانی حتی در مواجهه با راه حل‌های صحیح ادامه یابد، همان‌طور که برخی خداپاوران موافق اعتراف می‌کنند).

نتیجه‌گیری ۱/ فرض ۳ - بنابراین، خداوند نمی‌تواند به‌درستی اعتقاد خداپاورانه را در همه (شاید حتی اکثر) غیرمؤمنان غیرمقاوم تحریک کند.

فرض ۴ - اگر خداوند نتواند به‌درستی اعتقاد خداپاورانه را در همه (شاید حتی اکثر) غیرمؤمنان غیرمقاوم ایجاد کند، پس مشکل شهودی غیبت الهی نادرست است.

نتیجه نهایی - بنابراین، مشکل شهودی غیبت الهی نادرست است.

۱. توجه داشته باشید که در اینجا پیچیدگی‌های مهمی در کمین درک دقیق «عقلانیت» وجود دارد؛ پیچیدگی‌هایی که نیاز به کاوش بیشتر در زمینه مشکلات شر و غیبت دارند. برای بحث‌های مفید با توجه به دومی به کینگ (۲۰۰۸، ۲۱۹-۲۰۶) مراجعه کنید. این واقعیت به این وضعیت کمک نمی‌کند که ماهیت عقلانیت موضوع مناقشه مداوم در ادبیات فلسفی گسترده‌تر است - برای ورود به آن ادبیات گسترده‌تر، با میله و رالینگ (۲۰۰۴) مشورت کنید.

۲. منظور من از «به‌درستی» در اینجا فقط به معنای «بدون غلبه بر اراده آزاد انسان» است. برخی استدلال می‌کنند که چنین غلبه‌ای در واقع در این زمینه مناسب است. من کمی به این ادعا علاقمند شده‌ام.

همان‌طور که در بالا مشاهده شد، توجیه فرض ۲ در ذیل یافت می‌شود: (الف) کیفیت بالای مشارکت‌های خدا‌باوری در بحث شر، (ب) انکار ظاهراً منطقی حتی بهترین پاسخ‌های خدا‌باورانه، (ج) این واقعیت که این انکارپذیری ظاهراً حتی اگر این پاسخ‌ها واقعاً کار کنند، به‌دست می‌آید. پیش‌فرض ۱ از این واقعیت پشتیبانی می‌کند که نیروی عقلانی مشکل شهودی شر در مواجهه با انواع مختلف مکاشفات الهی، آشکارا حذف نمی‌شود. در نهایت، فرض ۴ مستلزم ساختار مسئله غیبت الهی است، که باید فرض کرد خداوند قادر است تا باور خدا‌باورانه را به همه (یا اکثر) غیر مؤمنان غیرمقاوم اعطا کند.

ایرادات

۱. شاید خداوند نتواند جهان را از همه بی‌اعتقادی‌های غیرمقاوم، یا حتی بیشتر از آن، خلاص کند، اما می‌تواند با آشکار ساختن خود به صورت تجربی برای همه جاهل‌ها و ملحدانی که با چنین مکاشفه‌ای متقاعد می‌شوند، از شیوع آن بکاهد (یعنی برای تمام کسانی که مشکل شر را آنقدر نیرومند نمی‌دانند که حتی در مواجهه با تجربه مذهبی شگرف، یک شکست‌دهنده عقلانی برای خدا‌باوری باشد). بنابراین، در حالی که مشکل غیبت، همان‌طور که به‌طور استاندارد فرموله شده است، ممکن است به دلیل نیروی مسئله شر با شکست مواجه شود، نسخه تجدید نظر شده ممکن است شکست نخورد، مشروط بر اینکه دامنه آن محدود به آن خدا‌باوران و تجاهل‌گرایانی باشد که نگران مشکل شهودی شر نیستند. مطمئناً خدای دوست‌داشتنی هر کجا که بتواند خودش را می‌شناساند. موضوع را کمی متفاوت‌تر بیان کنم: در بهترین حالت، استدلال فوق، طرفدار مشکل شهودی غیبت الهی را به سادگی وادار می‌کند تا با صورت‌بندی متفاوتی از مسئله کار کند؛ صورت‌بندی که بر روی وقوع یا شیوع صرف ناباوری غیرمقاوم تمرکز نمی‌کند، بلکه صرفاً بر روی وقوع یا شیوع ناباوری غیرمقاومی که الهی و قابل‌پیشگیری است، تمرکز می‌کند.

در ابتدا شایان توجه است که چنین ایرادی به خوبی تصدیق می‌کند: مشکلات منطقی و شهودی غیبت، همان‌طور که معمولاً فرمول‌بندی می‌شوند، نادرستند. (از منظر خدا‌باورانه، این موضوع در هر حال پیشرفتی است). پس این ایراد نشان می‌دهد که با تمرکز بر نوع بسیار خاص‌تری از جهل به خدا، خدا‌باوری همچنان می‌تواند رد شود. گاهی اوقات پذیرش

مشابهی در مباحث شر صورت می‌گیرد، با این باور که در حالی که خداوند در مجاز دانستن مقادیر زیاد و بسیاری از انواع شر میرا می‌شود، اما نوع خاصی از شر هنوز برای رد خدا باوری کافی است. (به عنوان مثال گفتگوی برادران کرمزوف را در نظر بگیرید که در آن ایوان به آلیوشا می‌گوید خداوند در اجازه دادن به رنج گسترده بزرگسالان بیگناه خواهد بود، زیرا ما سزاوار هر چیزی هستیم که به ما می‌رسد، اما رنج کودکان فرد را از ملکوت خدا دور می‌کند).

ممکن است تأکید بر بی‌ثباتی ایمان خدا باورانه حاصل پاسخی برای آن باشد. به عبارت دیگر، ممکن است برخی از خداناباوران و تجاهل‌گرایانی باشند که در صورت مواجهه با تجربیات قدرتمند دینی، علی‌رغم وجود مسئله شر، خدا باور شوند. کلاً سؤال دیگری وجود دارد که آیا آنها در مواجهه با تکرارها و/ یا تجربیات جدید این مشکل، خدا باور باقی خواهند ماند؟ به عنوان مثال، آیا باب (یک) خدا باور جدید به دلیل دیدگاه اخیرش نسبت به مریم مقدس) پس از آنکه پسرش فلج شد و خدا از شفای او امتناع کرد، خدا باور باقی خواهد ماند؟ یا در آن مرحله، آیا نیروی عقلانی مشکل شهودی شر، علی‌رغم تجربه دینی قبلی (یا حتی در حال انجام)، با شدت بیشتری تحت تأثیر قرار می‌گیرد و باعث بازگشت به الحاد می‌شود؟ یا به بیانی غیر عادی‌تر، ممکن است یک ملحد و تجاهل‌گرا با خود فکر کند که «من کاملاً در مورد مشکل شر قانع نشده‌ام و خدا باوری را می‌پذیرم اگر فقط خداوند خودش را به نحوی به من نشان دهد». سپس چنین مکاشفه‌ای (یا یک سلسله مکاشفات جاری) را تجربه کند و با این حال در نهایت در مورد مشکل شر دوباره فکر کند و خدا باوری تازه یافته خود را انکار کند. نکته کلیدی این است: اگر قدرت این مشکل واقعاً زیاد باشد، به طوری که بتواند به عنوان یک شکست‌دهنده عقلانی برای خدا باوری حتی در مواجهه با تجربیات قدرتمند دینی عمل کند، آنگاه بی‌اعتقادی غیر مقاوم به عنوان یک خطر دائمی برای ملحدان و تجاهل‌گرایانی (کنونی) باقی خواهد ماند که (به درستی) معتقدند با دریافت شواهد تجربی مستقیم، خدا باوری را (حداقل در ابتدا) می‌پذیرند.

به عبارت دیگر، ممکن است خداوند نگران ایمان مردم به وجود خود باشد، تا آنجا که اعتقاد به خدا باوری (حداقل توسط شلنبرگ) شرط لازم برای رابطه مثبت با خدا فرض شود.^۱ با این حال، احتمالاً او خواهان باوری پایدار و ثابت است که شامل اعتقاد در مواجهه با برخی تردیدهای عقلانی است؛ به عبارت دیگر، نوعی اعتقاد که اغلب از آن به عنوان «ایمان» یاد می‌شود.

کوبیدن افرادی که دارای تجربیات یا معجزات مذهبی شگرف هستند ممکن است در برانگیختن باور اولیه در برخی که در حال حاضر ملحد و تجاهل‌گرا هستند، مؤثر باشد، اما ممکن است بهترین راه برای هدایت آنها به مسیری از باورهای پایدار و بلندمدت نباشد که به رابطه‌ای واقعاً مثبت، عمیق و پایدار، به خصوص در دنیایی پر از شر منجر شود. آیا ممکن است راه بهتری وجود داشته باشد؟ شاید. شاید بخشی از راهبرد خدا برای ایجاد ایمان پایدار این باشد که به افراد فرصت دهد تا با استفاده از منابع (ناقص) موجود الهیات طبیعی، قدرت برخی سنت‌های دینی و غیره، فضایی برای ایمان آوردن به او ایجاد کند. این مسیرهای قابل قبول اما مشکوک به خدا باوری ممکن است فقط بلیطی برای ایجاد فضیلت ایمان باشد (به یاد داشته باشید که در برخی روایات نه تنها به عنوان یک حالت معرفتی بلکه به عنوان یک فضیلت اخلاقی تلقی می‌شود) که فضیلت، پس از به دست آمدن، می‌تواند به صورت شر باقی بماند.

چنین استراتژی ممکن است این خطر را در برداشته باشد که برخی که واقعاً برای دستیابی به باور اولیه به یک تجربه شگرف نیاز دارند، هرگز به آن نخواهند رسید. آیا خداوند موظف به توجه به چنین مواردی است؟ و اگر چنین است چگونه می‌تواند این کار را انجام دهد؟ اولاً، درست مشخص نیست که واقعاً چنین مواردی وجود دارد - اینکه کسی واقعاً به چنین تجربه‌ای نیاز دارد تا باور عقلانی به حقیقت خدا باوری را به دست آورد. (مطمئناً ارزیابی

۱. البته این امر، مورد تردید قرار گرفته است؛ بعضی پاسخ‌ها به مسئله غیبت بر احتمال داشتن یک رابطه مثبت و عمیقاً معنادار با خداوند حتی در غیاب اعتقاد آگاهانه به خدا باوری تمرکز می‌کنند؛ به عنوان مثال به ایوانس (۲۰۰۶) مراجعه کنید.

شواهد درون‌نگر برای آن دشوارتر از ارزیابی شواهد درون‌نگر برای عدم اعتقاد غیرمقاوم صرف است). اما حتی اگر وجود چنین مواردی اعطا شود، ممکن است نسبتاً نادر باشد و در چنین مواردی خداوند تجارب دینی را اعطا کند. به هر حال، تجارب مذهبی در واقع در بین مردم بسیار رایج است، به طوری که کمی بیش از یک سوم افراد حداقل یک چنین تجربه قدرتمندی را در طول زندگی خود دارند.^۱

در مجموع: ممکن است خدا دلیل موجهی برای عدم اعطای مکاشفات شخصی به همه ملحدان و تجاهل‌گرایی که در نتیجه آن احتمالاً به خدا باوری روی می‌آورند، داشته باشد. در مورد کسانی که احتمالاً فقط به دلیل چنین تجربه‌ای تغییر دین می‌دهند، ممکن است به‌طور قابل قبولی این سؤال مطرح شود که آیا چنین افرادی وجود دارند یا خیر؟ و حتی اگر کسی اذعان کند که وجود دارند، ممکن است تعداد آنها کم باشد و با همه آنچه می‌دانیم خداوند ممکن است در واقع قبلاً چنین تجربیاتی را به آنها عطا کرده باشد.

۲. شما دیدگاه بسیار بدبینانه‌ای نسبت به توانایی خدا برای آشکار ساختن واقعیت خود دارید. درست است، شاید یک معجزه جهانی در همه موارد این کار را انجام ندهد و شاید مدل ترجیحی شلنبرگ از خود آشکارسازی الهی نیز چنین نکند. اما مطمئناً خداوند، اگر واقعی باشد، می‌تواند کاری انجام دهد که همه (یا حداقل همه غیرمؤمنان غیرمقاوم) مجبور شوند واقعیت او را بپذیرند، بدون اینکه جایی برای شک عقلانی نسبت به مشکل شر یا منبع دیگری وجود داشته باشد. این دقیقاً چگونه کار می‌کند؟ چه کسی می‌داند؟ اما باید راهی وجود داشته باشد و خدا آن را می‌داند. شاید او می‌توانست مستقیماً یک باور به خدا باوری

۱. برای خلاصه‌ای از داده‌های نظرسنجی مرتبط که توسط جامعه‌شناسان و روانشناسان دین در طول چهل و پنج سال گذشته جمع‌آوری شده، به اسپیلکا و همکاران مراجعه کنید (۲۰۰۳، ۳۱۲-۲۹۹). یک مثال: در مطالعه‌ای در سال ۱۹۷۸، هی و مورسی از ۱۸۶۵ نفر در بریتانیا نمونه گرفتند. ۳۶٪ به این سؤال که «آیا تا به حال از حضور یا قدرتی آگاه بوده‌اید یا تحت تأثیر آن قرار گرفته‌اید که با خود روزمره شما متفاوت است، خواه آن را خدا بنامید یا نه؟» پاسخ مثبت دادند. برای اطلاعات بیشتر و تجزیه و تحلیل، همچنین به هی (۱۹۹۴) مراجعه کنید. با توجه به چنین تجاربی در طول یک عمر، فنویک (۱۹۹۶، ۱۷۰) می‌نویسد که «اگرچه حدود یک سوم از همه افراد این تجربه را داشته‌اند، تنها ۱۸٪ بیش از دو بار و تنها ۸٪ «اغلب» و بیشتر تجربه داشته‌اند».

را در اذهان همه مردم القا کند، یا به آنها تجربیات عرفانی با چنان قدرت عظیمی بدهد که هدفشان از نظر عقلی قابل تردید باشد.

چنین دیدگاهی مشکل ساز است. همان طور که در مقدمه اشاره شد، کینگ (۲۰۰۸) تعدادی از شیوه‌های ممکن و مختلف وحی (معجزه، تجربه دینی شخصی، القای مستقیم شهود قوی به نفع خدا باوری و غیره) را به طور عمیق مورد بررسی قرار می‌دهد و آنچه که او به طور مختصر می‌نامد «مکاشفه آخرت‌شناختی» (یعنی به وقوع پیوستن آخرالزمان) است. او استدلال می‌کند که همه، در بخش فاعل‌های عقلانی آزاد، جایی برای شک و تردید باقی می‌گذارند. شخصاً مطمئن نیستم که حتی مکاشفه آخرت‌شناختی نیز این کار را انجام دهد، اگرچه حداقل در این مورد واضح است که چرا خداوند ممکن است به طور موجهی اجرای این استراتژی را به تأخیر بیاورد.

خدا می‌تواند مستقیماً یک اعتقاد صریح به او و یا حداقل یک تمایل ضمنی برای رسیدن به باور تحت تحریک ملایم (مانند معرفت‌شناختی‌های اصلاح شده) را ایجاد کند. اما کینگ استدلال می‌کند که در نهایت باور حاصله هنوز از نظر عقلانی قابل تردید خواهد بود، زیرا می‌توانیم از نظر عقلی به قابل اعتماد بودن منبع این باور القا شده تردید کنیم. در واقع، رواج شر یک دلیل قوی برای شک در خیرخواهی و در نتیجه قابل اعتماد بودن هر منبعی از اعتقاد خدا باوری ارائه می‌دهد.

ممکن است فردی استدلال کند که با این حال، خداوند می‌تواند اعتقاد به خودش را چنان قوی به ما القا کند که از نظر روان‌شناختی ناتوان از پذیرش الحاد باشیم، حتی اگر به این باور برسیم که مشکل شر یک شکست‌دهنده عقلانی ایجاد می‌کند. تشبیهی را می‌توان در شک‌گرایی دنیای بیرونی یافت: ما از نظر روان‌شناختی نمی‌توانیم به واقعیت دنیای فیزیکی بیرونی تردید کنیم، حتی اگر به این باور برسیم که استدلال‌های شک‌آمیز به طور عقلانی آن باور را شکست می‌دهند.

در واقع مطمئن نیستم که از نظر روان‌شناختی ناتوان به تردید در واقعیت دنیای فیزیکی بیرونی هستیم؛ یکی از دوستان بسیار خوب من یک ایده آلیست متعهد بر کلی است. به همین ترتیب، مطمئن نیستم که حتی خداوند بتواند در پذیرش الحاد ما را از نظر «روان‌شناختی

ناتوان» سازد (البته با این فرض که او اراده آزاد ما را تحت الشعاع قرار نمی دهد). با این حال، حتی اگر خداوند می توانست چنین اعتقاد مقاومت ناپذیر روان شناختی را در ما بکارد، به یاد بیاورید که در مسئله غیبت الهی، تمام نکته در داشتن چنین اعتقادی این است که آن، پیش - شرطی برای پیگیری رابطه با خداست و روشن نیست که چنین باوری، باوری که فرد آن را غیر منطقی می داند که هنوز نمی تواند کمک کند اما آن را می پذیرد، پیش شرط مناسبی برای جستجوی رابطه باشد.

ممکن است به همین راحتی مورد رنجش قرار گیرد و/ یا فعالانه (در صورت ناموفق بودن) مقاومت شود، به طوری که هیچ رابطه مثبتی در دسترس نخواهد بود. به عبارت دیگر، حتی اگر خداوند می توانست این کار را انجام دهد، مشخص نیست که واقعاً در خدمت هدف بدیهی است که ارتباط آن را بر پایه مشکل غیبت بنا نهد.

در مورد این ایده که خداوند می تواند تجارب عرفانی بسیار قدرتمندی را به ما اعطا کند: آیا این تجربیات واقعاً پس از پایان خلسه و در مواجهه با آخرین گزارش های خبری از بلاای طبیعی وحشتناک یا قتل دانش آموزان مدرسه، مؤثر و مخصوصاً درازمدت خواهند بود؟ همانطور که قبلاً ذکر شد، با توجه به این فرض که مشکل شهودی شر واقعاً قوی است، این امر قابل تردید به نظر می رسد.

به عنوان پاسخ متقابل، شاید خدا بتواند به ما تجربه مستقیمی از ذات الهی، یعنی بینش سعادت مندی بدهد، که حتی پس از نتیجه گیری آن، برای همیشه مورد مسلم باقی می ماند. خوب، اگر واقعاً چنین تجربه ای برای ما امکان پذیر باشد (و همان طور که در مقدمه ذکر شد، کینگ (۲۰۰۸) بر اساس دلایل فلسفی و کلام استدلال می کند برای کسی ممکن نیست)، ممکن است این امر برای همیشه ایمان به خدا را به ارمغان بیاورد. اما حتی آن سنت های خداورانه ای که این مفهوم بینش سعادت مندی را پذیرفته اند، گاهی محدودیت هایی را برای اینکه چه کسی و تحت چه شرایطی ممکن است به درستی وارد آن شود، مشخص می کنند.

برای مثال، برداشت کاتولیک رومی استاندارد، فضیلت ایمان را پیش شرط لازم می‌داند. به طور کلی این امر به عنوان یک راه حل مناسب برای عدم اعتقاد غیرمقاوم دیده نمی‌شود.^۱

۳. حتی اگر خدا نتواند وجود خود را مستقیماً و به طور تجربی، به گونه‌ای آشکار کند که به خودی خود از نظر عقلی غیرقابل تردید باشد، مطمئناً او حداقل می‌تواند توجیه درست و در حال حاضر برای ما ناشناخته‌ای را آشکار کند، به گونه‌ای که مسئله شر را برطرف کند. از آنجایی که او می‌تواند این کار را انجام دهد، مشکل شر نباید منبع دائمی شک عقلی باقی بماند و بنابراین خداوند یک بار دیگر در قلاب عدم اعتقاد غیرمقاوم گیر می‌کند و مشکل غیبت الهی پیش می‌رود.

فعالاً ایده معترض را می‌پذیریم که این توجیه صحیح، در حال حاضر برای ما ناشناخته است. شاید این توجیه (هر چه که باشد) در واقع فراتر از درک محدود ما باشد، به طوری که خداوند نمی‌تواند آن را برای ما آشکار کند. این ایده که توجیه شر دست کم ممکن است فراتر از ما باشد، در ادبیات خداابوری شک‌گرایانه آشناست، بنابراین، این پیشنهاد در متن کنونی باید درست به نظر برسد. اگر خدا نتواند وجود خود را از طریق تجربه مستقیم برای ما آشکار کند و یا توجیه صحیح را برای ما آشکار نکند، پس در میانه دنیای شر، آن شر همچنان زمینه‌های شک عقلانی را که خدا نمی‌تواند آن را برطرف کند، فراهم می‌کند.

داوری به عنوان پاسخی متقابل، به نکته ذیل اشاره می‌کند که در اینجا کلمه به کلمه آن را نقل قول می‌کنم:

پاسخ نویسنده به این ایراد آن است که خداابوری شکاکانه ممکن است درست باشد، در این صورت ممکن است درک دلایل واقعی خداوند برای اجازه دادن به شر برای ما غیرممکن باشد. موافقم که اگر چنین دلایلی وجود دارد، ممکن است درک آن دلایل بدون کمک الهی برای ما غیرممکن باشد. اما مطمئناً یک خدای قادر مطلق می‌تواند ما را به درک این دلایل (شاید با دور زدن معجزه‌آسای قوای شناختی محدود ما) وادار کند، حتی اگر آن دلایل بدون کمک خدا فراتر از توان ما باشد.

۱. اگر این موانع واقعاً تا این حد پایدار هستند، پس آیا خداوند نباید آزادی ما در مورد باور یا عدم اعتقاد به واقعیت او و اجبار به باور کردن را نادیده بگیرد؟ من این موضوع را به عنوان یک ایراد جداگانه در زیر در نظر می‌گیرم.

با این حال، مطمئن نیستم که کمک الهی بتواند توانایی ما را در درک دلایل شر تضمین کند. ممکن است به دلایل دقیق ناتوانی ما بستگی داشته باشد؛ برای مثال، چه می‌شود اگر ناتوانی ما در درک توجیه صحیح، ریشه در این واقعیت داشته باشد که این توجیه اساساً به مجموعه کمی نامتناهی از امور ارجاع می‌دهد (مثلاً پیامدهای آتی اعمالی که تا ابدیت ادامه می‌یابد، یا شبکه‌ای بی‌نهایت به سبک مولینیستی از افراد ممکن و اعمال آزاد آنها)؟ آیا عقل محدود می‌تواند مجموعه‌ای نامتناهی را حتی با کمک الهی درک کند؟ این امر حداقل نامشخص است که عدم شفافیت برای رسیدن به پاسخ حاضر کافی است. یا مثالی دیگر، این ایده را در نظر بگیرید که این توجیه صحیح اساساً به وضعیت کیفی نامحدودی از امور ارجاع دهد (مثلاً شاید جوهر فردی بهترین جهان‌های ممکن). باز هم، حتی با کمک الهی، ممکن است فراتر از ما باشد و با همه چیزهایی که می‌دانیم ممکن است دلایل دیگری وجود داشته باشد که چرا توجیه ناشناخته فعلی برای ما ذاتاً برای یک قدرت متناهی ناشناخته است؛ دلایلی که هیچ ربطی به بی‌نهایت ندارند.

۴. پاسخی که به تازگی داده شد، هنوز جا را برای یک استدلال احتمالی در الحاد از غیبت باقی می‌گذارد. به عبارت دیگر، می‌توان استدلال کرد در حالی که ممکن است حتی خداوند نتواند ما را در توجیه کافی برای اجازه دادن او به شر روشن کند، این حالت امور بعید است. در واقع محتمل‌تر از این نیست که خدای قادر مطلق می‌تواند آن توجیه صحیح را به ما منتقل کند و از آنجایی که آشکارا چنین نیست (بنابراین عدم اعتقاد غیرمقاوم را مجاز می‌داند)، این احتمال وجود دارد که چنین خداوندی وجود ندارد.^۱

در پاسخ، باید ذکر کنم که نحوه ارزیابی احتمالات مربوطه در اینجا منوط به نحوه ارزیابی باورپذیری قبلی خداواری شک‌گرا (در تجسم‌های مختلف آن) به عنوان پاسخی به مسئله شر است. البته دیدگاه‌ها در این مورد اساساً متفاوت است. برخی از فیلسوفان، خداواری شک‌گرا را مثبت می‌بینند و در نتیجه ممکن است پاسخ اولیه من به ایراد (۳) را مثبت ببینند. به این معنا که آنها این موضوع را احتمالی جالب می‌دانند که ممکن است خدا

۱. از این داور برای مطرح کردن این مغایرت تشکر می‌کنم.

نتواند به ما توجیه صحیح را بگوید (زیرا به هر دلیلی ممکن است این توجیه فراتر از قوه ما باشد) و به این ترتیب این احتمال را جدی می‌گیرند که خداوند قادر نیست خود را به ما (در دنیای پر از وحشت ما) به گونه‌ای مصون از شک عقلانی نشان دهد. بنابراین، کسانی که به خدا باوری شک‌گرایانه تمایل دارند، این ایده داور را نمی‌پذیرند که یک استدلال پنهان احتمالی قانع‌کننده در اینجا باقی خواهد ماند. در عوض، آنها معتقدند که احتمالات مربوطه در بهترین حالت، غیرقابل درک هستند، زیرا مشخص نیست که آیا خداوند قادر است توجیه صحیح و ناشناخته فعلی را برای ما آشکار کند.

از سوی دیگر، بسیاری از فیلسوفان دیگر (از جمله خود من) مشکوک به خدا باوران شکاک هستند و در عوض به دیدگاهی تمایل دارند که توجیه صحیح احتمالاً از قبل روی میز فلسفه است، یا حداقل اصولاً قابل شناخت است. اما بسیاری از فیلسوفان (دوباره از جمله خود من) نیز به این دیدگاه متمایلند که توجیه قابل شناخت و صحیح همچنان مستعد رد عقلانی است (همراه با بسیاری از استدلال‌های متقن فلسفی دیگر). به عبارت دیگر، بسیاری از فیلسوفان نوعی خدا باوری موافق را می‌پذیرند؛ یعنی این دیدگاه خدا باوری درست است (و از نظر عقلی ارجح است) اما آن بی‌خدایی را می‌توان به‌طور عقلانی نیز حفظ کرد. به هر حال، از دیدگاه ما، یکی از مفروضات ایراد (۳) که توجیه صحیح در حال حاضر برای ما ناشناخته است، ناقص است. دلیل رد آن، راهی برای پاسخ دادن به (۳) و در عین حال هم‌طرفه رفتن از (۴) است. با این حال، اگر توجیه صحیح شناخته شده یا قابل دانستن باشد، ظاهراً منجر به ایراد بسیار وابسته دیگری می‌شود.

۵. در عوض فرض کنید که یکی از توجیهات موجود - بگوئیم توجیه روح‌ساز هیک - در واقع درست است و اصولاً توسط عقل متناهی بشر قابل شناخت است. با این وجود، نویسنده ادعا کرده که این توجیه قابل شناخت از نظر عقلی مستعد رد کردن است.

اما از آنجایی که براساس فرضیه، این توجیه قابل شناخت است، مطمئناً یک خدای قادر مطلق می‌تواند مداخله کند و هر اطلاعات اضافی یا شهود اخلاقی سطح پایه که برای غیرمنطقی کردن رد آن لازم است را برای ما فراهم کند. به این معنا که وقتی توجیه هیک را درک کنیم، اگر توجیه ما برای رد عقلانی آن، ریشه در، به‌عنوان مثال یک شهود اخلاقی

بنیادی نادرست داشته باشد (مثلاً در مورد رابطه بین اراده آزاد و عشق واقعی)، خداوند مطمئناً می‌تواند وارد عمل شود و با اعطای شهود اخلاقی بنیادین واقعی به ما این را اصلاح کند.^۱

این ممکن است مشکل را به‌طور کامل حل نکند. تصور کنید که در واقع چگونه این سناریو ممکن است اجرا شود: «باب» و «سو» هر دو به دلیل نیروی منطقی مشکل شر، غیر مؤمن غیرمقاوم هستند. به‌ویژه، آنها توجیه روح‌ساز هیک را رد می‌کنند، زیرا هر دو (بی‌تقصیر) شهود اخلاقی بنیادی نادرستی را در رابطه با وزن ارزشی خاص عشق در مقابل آزادی دارند. حال یک روز باب و سو صدایی از آسمان می‌شنوند که ادعا می‌کند صدای خداست. آن صدا می‌گوید: «شما عقلاً وجود من را رد می‌کنید، زیرا بدون تقصیر خودتان، برخی شهودات اخلاقی بنیادی نادرست دارید. اگر فقط به من اجازه بدهید که در دستگاه شناختی / عاطفی شما مداخله کنم تا شهودهای اخلاقی اساسی شما را تنظیم کنم، آنگاه خواهید دید که مشکل شر در برابر خدا باوری تعیین‌کننده نیست و به‌طور عقلانی به وجود من ایمان خواهید آورد. پس آیا به من اجازه می‌دهید دستگاه شناختی / عاطفی شما را اصلاح کنم تا بتوانید به من ایمان آورید و وارد رابطه‌ای عاشقانه و فداکارانه شوید؟» در مواجهه با این انتخاب، باب مداخله را می‌پذیرد و به یک خدا باور منطقی تبدیل می‌شود. از سوی دیگر، سو با مشکوک ماندن در مورد اینکه آیا این موجود حقیقت را در مورد اینکه واقعاً کیست می‌گوید یا نه، از دادن اجازه به آن برای تنظیم شهودات اخلاقی خودداری می‌کند. بنابراین او یک خدا ناباور باقی می‌ماند. اکنون این سؤال پیش می‌آید: آیا سو در اینجا کار قابل سرزنش یا غیرمنطقی انجام داده است، به‌گونه‌ای که وضعیت خود را به‌عنوان یک غیرمؤمن غیرمقاوم واقعی از دست داده است؟ مسلماً نه. در واقع فکر می‌کنم خیلی واضح نیست که او کار اشتباه یا غیرمنطقی انجام داده باشد. به هر حال، از دیدگاه او به این وضعیت نگاه کنید: موجودی که ادعا می‌کند جهان را کنترل می‌کند (و به‌طور ضمنی ادعا می‌کند تا جریان دائمی ترس‌های آن را مجاز می‌داند) پیشنهاد دخالت در امور ذهنش را می‌دهد تا او وادار به اعتقاد به الهی بودن او کند و در نتیجه به عشق رسیدن و پرستش او را تسهیل کند. از دیدگاه سو، آیا واقعاً

بدیهی است که انتخاب او برای صرف نظر از این مداخله شناختی / عاطفی قابل سرزنش یا غیرمنطقی است؟ اگر نه، استدلال من می تواند ادامه یابد.

البته شاید بتوان پیشنهاد داد که این موجود به سادگی از امتناع سو چشم پوشی می کند و برخلاف میل او مداخله می کند. اما بسیاری از سنت های خدا باورانه (مثلاً مسیحیت ارتدوکس) انجام این کار از سوی خداوند را انکار می کنند؛ در واقع، آنها ادعا می کنند که احترام او به آزادی ما، بخش مهمی از توجیه صحیح است که به معنای مداخله فرضی برای قانع کننده کننده است. علاوه بر این، اگر این موجود امتناع سو را نادیده بگیرد، ممکن است متعاقباً زمینه های عقلانی او را برای شک کردن به این شهودات اخلاقی جدید فراهم کند. او ممکن است از خود پرسد: «آیا می توانم به درستی به این شهودات اخلاقی جدید اعتماد کنم، با توجه به اینکه موجودی این شهودات را به من داده است که می خواست بدون رضایت من، در واقع برخلاف میل من، در امور ذهن من دخالت کند؟»

از طرف دیگر، ممکن است این ایده مطرح شود که این موجود حتی نباید از سو پرسد: فقط باید مداخله کند و شهود اخلاقی صحیح را بدون درخواست به او بدهد. به این ترتیب برخلاف میل او عمل نمی کند.

در پاسخ، در حالی که در آن موقعیت، خداوند برخلاف میل صریح سو عمل نمی کند، چنین مداخله ای ممکن است همچنان اراده او را به معنای معناداری نقض کند، که اگر از سو پرسیده می شد این مورد باقی می ماند احتمالاً او رد می کرد. شاید برای بسیاری از غیرمؤمنان غیرمقاوم چنین باشد.

اما اگر شهودات اخلاقی اشتباه سو (هر کدام که با پذیرش او درباره واقعیت توجیه هیک دخالت می کند) در وهله اول توسط او آزادانه به دست نمی آمد، چه؟ چه می شود اگر او در اوایل کودکی یا از طریق یک ابهام در برنامه ریزی ژنتیکی خود بی تقصیر، آنها را انتخاب کرده باشد؟ در این مورد مطمئناً مداخله خداوند آزادی او را به معنای واقعاً مشکل ساز، سلب نخواهد کرد.

در پاسخ، مسلماً شهودات اخلاقی سطح عمیق ما، حداقل به طور غیرمستقیم، همچنان تابع آزادی ما باقی می ماند. (به عنوان مثال، ممکن است نتوانیم فوراً تغییر یک باور اخلاقی

در سطح عمیق خاص را انتخاب کنیم، اما ممکن است بتوانیم تصمیم بگیریم که در طول زمان دیدگاه خود را نسبت به موضوع تغییر دهیم). شواهد تجربی برای این امر در این واقعیت یافت می‌شود که افراد اغلب در این شهودها متفاوتند (به طوری که برخی توجیه هیک را اجباری می‌دانند و عده‌ای چنین نمی‌دانند) و گاهی اوقات این شهودها به‌ویژه در طول زمان تغییر می‌کنند (به گونه‌ای که برخی به تدریج به توجیه هیک یا از آن گرایش پیدا می‌کنند). در نتیجه، برای خدا باوران سنتی که فکر می‌کنند خدا به درستی به آزادی ما احترام می‌گذارد، این نوع مداخله همچنان بالقوه مشکل ساز تلقی می‌شود.

البته باید پذیرفت که معرفت شناختی اخلاقی مربوطه در اینجا حيله گرانه است؛ اینکه آیا شهود اخلاقی در سطح عمیق ما در معرض تغییر آزاد قرار دارد یا خیر و تا چه حدی است، بحث برانگیز است. اما برای پاسخ دادن به آن، نیازی به نشان دادن این نکته نیست. باز هم، برای شک و تردید در ایراد حاضر، کافی است نشان دهیم که این ایده باورپذیر است و این واقعیت که موضوع بحث داغ در معرفت‌شناسی اخلاقی است، کمک می‌کند تا نشان دهد که در واقع همین‌طور است.

۶. هر خدا باوری که پس از دیدن دوباره چیدمان ستارگان با توضیح دقیق یوحنا ۳:۱۶، بی‌خدا باقی بماند، یک غیر مؤمن مقاوم خواهد بود. به طور خلاصه، مشکل شر به اندازه‌ای که شما فکر می‌کنید نیرومند نیست؛ به اندازه کافی قوی است که در مواجهه با شواهد تجربی که در بالا به آنها اشاره شد، ناباوری عقلانی را پایه‌گذاری کند. بنابراین اگر خدا وجود دارد، او دقیقاً چنین مکاشفه‌ای را فراهم می‌کند.

اگر کسی شدیداً مایل باشد فکر کند که خدای خوب، توانا، دانا، هولوکاست یا هولودومور یا بمباران هیروشیما یا نابودی‌های روزانه مالاریا/ کوری/ آسیب مغزی/ سرطان/ ایدز/ سل/ مشکلات روانی و غیره را اجازه نمی‌داد، به نظر می‌رسد آنچه مورد نیاز است، دلایل خوبی هستند برای اینکه چرا یک خدای خوب ممکن است اجازه آن چیزها را بدهد (یا حداقل دلیل خوبی برای اینکه فکر کنیم دلایل او فراتر از توان ماست). اگر کسی از دفاع‌ها و توجیهات موجود ناراضی باشد، صرف نمایش قدرت ممکن است این شکاف را پر

نکند. در واقع، همان‌طور که قبلاً ذکر شد، ممکن است در واقع آن را گسترش دهند («این موجود به‌وضوح بسیار قدرتمند است، پس چرا مداخله نمی‌کند؟!») به همین ترتیب، دیگر شیوه‌های وحی درونی‌تر ممکن است کارساز نباشد. درست است، همه چنین مکاشفات ادعا شده، بر تعادل احتمالات تأثیر می‌گذارد. کمتر کسی ادعا می‌کند که چنین راهبردهای وحیانی دارای وزن شهودی نیستند (مگر شاید آنهایی که فکر می‌کنند مشکل شر نه تنها نیروی زیادی، بلکه تقریباً نیروی تعیین‌کننده ۱۰۰ درصدی دارد، که همان‌طور که قبلاً اشاره شد، دیدگاهی است که من در اینجا به آن نمی‌پردازم). با این حال، مسئله کلیدی این است که آیا در مواجهه با مشکل شر، جایی برای شک عقلی باقی می‌ماند؟ باور اینکه آنها چنین می‌کنند و اینکه معقول بودن برای استدلالی که در بالا سعی کردم از آن دفاع کنم کافی است، پذیرفتنی است.

۷. استدلال شما مستلزم این است که خدا باوران بپذیرند که در نتیجه مشکل شهودی شر، برخی شبهات در خدا باوری، عقلانی است. به عبارت دیگر، این استدلال مستلزم پذیرش خدا باوری موافق است (شکلی از اصطلاحات روو دوباره استفاده می‌شود). برخی از خدا باوران در برابر این امر مقاومت خواهند کرد.

درست است؛ به‌عنوان مثال، برخی از خدا باوران با انکار وجود بی‌اعتقادی غیرمقاوم واقعی به مشکل غیبت الهی پاسخ می‌دهند و احتمالاً به نتیجه‌ای معتقدند که خدا باوران را نمی‌توان در الحاد خود توجیه کرد.^۱ با توجه به وضعیت مورد مناقشه آن دیدگاه، حتی در میان خدا باوران، منطقی است که سعی کنیم راهبردهای جایگزینی برای پرداختن به مشکل غیبت الهی ایجاد کنیم که تلاش حاضر یکی از آنهاست.

۸. مشکل شهودی شر، نیروی بسیار کمی دارد، در حالی که مشکل شهودی غیبت الهی بسیار است. به این ترتیب، اولی دومی را تضعیف نمی‌کند.

این ایراد پیش‌فرض ۲ استدلال من را هدف قرار می‌دهد و درست است که یک مدافع مشکل غیبت می‌تواند این حرکت را انجام دهد. با این حال، این حرکتی است که بسیاری از

۱. به‌عنوان مثال آزادگان (۲۰۱۳) و هنری (۲۰۰۱؛ ۲۰۰۸) را ببینید.

متفکران ملحد و تجاهل گرا در برابر آن مقاومت می کنند. علاوه بر این، یک ایده کلیدی را دست نخورده باقی می گذارد؛ یعنی تا حدی که مشکل شهودی شر دارای نیروی عظیمی است، مشکل غیبت الهی را تضعیف می کند، در نتیجه مانع پیشرفت یک نمونه انباشته برای بی خدایی می شود که هر دو استدلال بسیار برجسته برای آن موقعیت را به کار می گیرند.

۹. به طور گسترده پذیرفته شده است که خدا از قبل دلایل زیادی برای جلوگیری از شر داشته باشد. اما با توجه به اولین فرضیه استدلالی که در بالا صورت بندی شد، ممکن است تصور شود که خدا اکنون حتی بیشتر از آنچه ما فکر می کردیم دلایل دارد. این بدان دلیل است که بدی ذاتی رنج به کنار، اگر خدا به بسیاری از شرها اجازه دهد، ما با یک دسته بی اعتقادی غیرمقاوم سروکار خواهیم داشت. به عبارت دیگر، به نظر می رسد گویی مشکل شر می تواند با مشکل غیبت الهی تشدید و [یا حتی] شر را حتی مشکل سازتر کند. اما سپس مشکل غیبت الهی هنوز نقش مهمی ایفا می کند، اگر نگوئیم یک نقش کاملاً مستقل: مشکل شر را تشدید می کند.^۱

این ایراد دلالت بر این دارد که حتی اگر مشکل شر مشکل غیبت الهی را تضعیف کند، این چشم انداز مطرح می شود که می توان از طریق غیبتی که مشکل شر را تشدید می کند، به طور کل الحاد به طور متقاعد کننده ای تقویت شود.

فکر می کنم این در واقع یک نگرانی است. اگر میزان شر در جهان واقعاً مانع از توانایی خداوند برای شناختن خود به ما به روشی عقلاً غیر قابل انکار شود، این در واقع دلیل دیگری است، حداقل در ابتدا، که چرا او در وهله اول نباید آن مقدار از شر را اجازه دهد. این امر مشکل اثباتی شر را غیر قابل حل نمی کند. ممکن است هنوز دفاعی قابل اجرا وجود داشته باشد. اما ظاهراً این مشکل را تقویت می کند. با این حال، این ایراد در واقع با فرضیه من در تضاد نیست؛ یعنی به همان اندازه که مسئله اثباتی شر دارای نیروی زیادی است، مشکل اثباتی

۱. از جیسون مارش برای این ایراد تشکر می کنم که در اینجا کلمه به کلمه آن را باز تولید می کنم. از داور ناشناس که پاسخ اولیه من را به چالش کشید، که درست نبود، نیز تشکر می کنم.

غیبت را تضعیف می‌کند. این یک نتیجه‌گیری مهم باقی می‌ماند، حتی اگر از منظر الهیات طبیعی، کابوس نامطلوب سناریوی «دو قدم به جلو - یک گام به عقب» را در اینجا مطرح کند.^{۱۰} سطحی از شر، L ، در جهان وجود دارد. اجازه دهید اذعان کنیم که این به هر ادعایی مبنی بر وجود خدا وزنه متعادل کننده مهمی می‌دهد. همچنین اجازه دهید تصدیق کنیم که شواهد مثبتی، از تمام سطح E ، برای خداوند وجود دارد، که همه (یا اکثر) غیر مؤمنان غیرمقاوم به آن دسترسی دارند. یکی از راه‌های طرح مسئله اثباتی شر این است که E به نوعی کمتر از L است. بر اساس این شیوه فرمول‌بندی مسئله اثباتی شر، به نظر می‌رسد که اگر خداوند می‌توانست سطح شواهد مثبت را از E به E' افزایش دهد، به طوری که E' اکنون بزرگتر از L است، پس هر شخص غیرمقاومی که به E' و L دسترسی داشته باشد، اکنون باید باور داشته باشد. این ممکن است با ایجاد شواهدی جدید یا با نشان دادن شواهدی که قبلاً توسط خداوند ارائه شده و آنها هنوز ندیده یا درک نکرده بودند، انجام شود. از آنجایی که حرکت از E به E' به نظر می‌رسد با کاهش (و شاید همان) در غیبت الهی مطابقت داشته باشد، بنابراین به نظر می‌رسد که گویی مشکل شهودی شر را می‌توان توسط ملحدانی که به مشکل غیبت الهی متوسل می‌شوند تکمیل کرد: اگر خداوند فقط E را به E' برساند، پس شخص مربوطه ممکن است باور کند.^۱

به این ایراد می‌توان به شیوه‌ای مشابه با پاسخ ارائه شده برای (۱) پرداخت. زیرا در حالی این درست است که ممکن است شرایطی وجود داشته باشد که در آن نیروی مشکل شهودی شر می‌تواند برای برخی افراد با ارائه شواهد بیشتر از خدا باوری نادیده گرفته شود، اما مشکل همچنان وجود دارد که وضعیت حاصل ممکن است ناپایدار باشد. به عنوان مثال، اگر فرد با شر بیشتر یا انواع جدیدی از شر مواجه شود، این وزنه ممکن است یک بار دیگر به خوبی تغییر کند. ممکن است کسی پیشنهاد کند که هر زمان که این اتفاق می‌افتد، خدا باید فقط سهم خود را بالا ببرد و شواهد بیشتری برای خدا باوری ارائه دهد. اما مطمئناً در بسیاری از موارد ممکن است فرد از کل فرآیند ناامید شود و به این فکر کند که از آنجایی که شواهد

۱. از رولف کینگ برای این ایراد تشکر می‌کنم و در اینجا کلمه به کلمه آن را بازتولید می‌کنم.

برای شر به طور مداوم در گذشته به دست آمده، ممکن است در آینده نیز به این کار به خوبی ادامه دهد، مهم نیست چه معجزات / تجارب مذهبی جدیدی این موجود فراطبیعی به ظاهر بی رحم به عنوان رشوه برای عدم مداخله مستمر فراهم می کند. مجدداً، راهبرد بهتری که خدا باید دنبال کند، ممکن است بیشتر شامل تلاش برای القای ایمان به خاطر باور پایدار باشد؛ از جمله باور پایدار در مواجهه با شک عقلائی ناشی از شر.

۱۱. در اینجا راهی وجود دارد که خداوند می تواند به بی اعتقادی غیرمقاوم (یا برای آن موضوع هر نوع بی اعتقادی) پردازد: فقط اراده آزاد مردم را نادیده بگیرد به طوری که آنها به وجود او باور داشته باشند و کاملاً قادر به شک کردن نباشند. تا زمانی که خداوند این کار را انجام می دهد، هیچ چیز نمی تواند اعتقاد به خدا باوری را تضعیف کند، مهم نیست میزان شر چقدر بد است. در نتیجه، نگرانی های بیشتری در مورد ناکافی بودن احتمالی شواهد معجزات جهانی، تجربیات دینی و غیره در مواجهه با شر وجود نخواهد داشت. علاوه بر این، برای انجام این کار، خدا مجبور نیست اختیار ما را به کلی از بین ببرد. او فقط باید اراده آزاد ما را با توجه به اعتقاد خدا باوری از بین ببرد. ما هنوز می توانیم آزادانه انتخاب کنیم که آیا خدا و غیره را دوست داشته باشیم یا خیر.

این نوع ایده از ذهن شلنبرگ (۲۰۰۷) گذشته است؛ یعنی خیر دانستن وجود خداوند (اگر واقعاً او واقعی باشد) چنان خیر بسیار مهمی خواهد بود که خداوند با نادیده گرفتن اختیار ما به منظور اعطای آن به ما مبرا خواهد شد؛ در واقع، عشق او به ما این نادیده گرفتن آزادی ما را می طلبد.

در پاسخ می توان چند نکته را بیان کرد: اول، همان طور که در بالا ذکر شد، بسیاری از خدا باوران سنتی (مانند مسیحیان ارتدوکس شرقی، مؤمنان یهودی ارتدوکس و غیره) این ایده را به دلیل ناسازگاری با آموزه های مذهبی معتبر رد خواهند کرد. از نظر آنها، خداوند ما را آزاد آفرید و به احترام آن آزادی پایدار می شود. این بخشی از اهمیت داستان سقوط است (چه واژه واژه ترجمه شده یا به عنوان افسانه ای که نشان دهنده حقایق الهی و اخلاقی خاصی باشد): آن داستان کتاب مقدس به ما می گوید که خداوند ما را دوست دارد، اما

همچنین به ما می‌گوید که او به استقلال اخلاقی ما احترام خواهد گذاشت، هر چه که باشد. البته فیلسوفان می‌توانند این سؤال را مطرح کنند که آیا این میزان توجه به آزادی شخصی واقعاً از نظر اخلاقی قابل توجه است یا خیر. ممکن است مباحث خوبی در هر دو طرف وجود داشته باشد، اما بسیاری از فیلسوفان مسیحی^۱ و یهودی، متعصبانه^۲ به رد اعتراض فعلی متعهد هستند. بنابراین، پاسخی که یک مسیحی ارتدوکس یا متفکر یهودی ارتدوکس می‌تواند به این ایراد بدهد، به این صورت است: این ایراد ممکن است اعمال شود، اگر بر علیه خدا باوری عمومی (همراه با دیدگاه کم‌اهمیت‌تر اخلاقی آزادی انسان) وارد شود، اما هیچ کاربردی در برابر خدا باوری یهودی-مسیحی ندارد. حداقل به معنای زیر کاربرد ندارد: فیلسوفان مسیحی و یهودی ارتدوکس به سادگی آن را قانع‌کننده نمی‌یابند. به‌عنوان یک پاسخ متقابل، ممکن است استدلال شود که این فقط مشکل دیگری را در خدا باوری یهودی-مسیحی نشان می‌دهد: تأکید غیر قابل قبول بر اهمیت آزادی انسان. این امر البته منجر به بحث وسیع‌تری می‌شود که در اینجا نمی‌توان در مورد آن قضاوت کرد.

ثانیاً، این ایراد ممکن است درجه اجبار الهی را که شامل آن می‌شود دست کم بگیرد (دست کم گرفتن به روشی متفاوت از آنچه که فقط پیشنهاد شد). قبلاً مشاهده شد که یک باور القا شده یا گرایش به باور هنوز عقلاً مشمول شک است، زیرا فرد ممکن است به منبع باور القا شده شک کند. بر اساس مدلی که در اینجا پیشنهاد می‌شود، خداوند در شک کردن این باور، فرد را ناتوان می‌کند. اما چگونه؟ به نظر می‌رسد که این شامل نوعی لایه‌بندی است: خدا نه تنها باید توانایی برای شک در محتوای موضوع باور را از بین ببرد، بلکه باید توانایی ایجاد شک در مورد قابل اعتماد بودن هر علتی را که ممکن است آن باور را ایجاد کرده باشد از بین ببرد. او باید سؤال سطح بالاتری را که از سوی فرد صورت می‌گیرد در مورد اینکه چرا او خود را قادر به شک در این چیزها نمی‌داند، حذف کند و همچنین باید هر گونه

۱. می‌گویم «بسیاری» زیرا البته برخی فرقه‌ها (مانند اصلاح‌طلبان/ کالونیست‌های سنتی) اعتقاد به اراده اختیارگرایی را رد می‌کنند.

۲. قصد من از لغت «متعصبانه» به معنای اغلب تحقیرآمیز آن که متأسفانه مفهوم «اعتقاد» با آن مرتبط است، یعنی «نیاندیشیدن» نیست. منظورم صرفاً معنای سنتی آن «آموزش رسمی نظام اعتقادی» است.

شک و تردیدی را که ممکن است پس از این درک و غیره ایجاد شود از بین ببرد. به عبارت دیگر، اعتقاد اجباری خداوند به خدا باوری، به گونه‌ای که نمی‌توان در آن شک کرد، به خوبی می‌تواند درجات بسیار بیشتری از تداخل شناختی را نسبت به اولین حضور در پی داشته باشد. این پیشنهاد هنوز باعث نگرانی بیشتری است.

نتیجه‌گیری^۱

پس از طرح مسائل شر و غیبت الهی و تمایز میان صورت‌بندی‌های منطقی و شهودی آنها، به اختصار برهان خود را بیان کردم که مشکل اثباتی شر، مشکل شهودی غیبت الهی را تضعیف می‌کند. من بیشتر این استدلال را تحت عنوان یک نوع استراتژی پاسخ که توسط کینگ (۲۰۰۸؛ ۲۰۱۳) طراحی شده بود طبقه‌بندی کردم، در حالی که با نسخه خاص او از آن استراتژی متمایز بود. سپس بحث را با جزئیات بیشتری بسط دادم و آن را به صورت مقدمه/ نتیجه ارائه کردم و به بررسی ایرادات احتمالی پرداختم.

نتیجه چیست؟ برای خدا ناباورانی که مشکل اثباتی شر را به عنوان استدلالی علیه خدا باوری به کار می‌برند، به این معناست که این مشکل اثباتی غیبت الهی به عنوان منع استدلالی به طور ناگهانی بازمی‌ایستد (مگر تا جایی که غیب بتواند نقش غیرمستقیم تقویت مشکل شر را ایفا کند. در پاسخ به اعتراض ۹ در بالا ذکر شد). برای خدا باورانی که به دنبال دفاع‌های بدیع در برابر مشکل شهودی غیبت الهی هستند، استدلال حاضر را می‌توان به کار برد، هر چند به قیمت پذیرش خدا باوری موافق: این ایده که چیزی به نام الحاد عقلانی وجود دارد. افرادی هستند که عقلاً و بدون تقصیر خود، واقعیت خدا را رد می‌کنند (در این مورد به دلیل تأمل در مشکل اثباتی شر). برای برخی از خدا باوران، این هزینه به عنوان هزینه قابل توجهی در نظر گرفته می‌شود، در واقع شاید هزینه بسیار بالایی داشته باشد. با این حال، برای کسانی که قبلاً به خدا باوری موافق تمایل دارند، این موضوع هیچ هزینه‌ای نخواهد

۱. مایلم از بنجامین کوردی، رولف کینگ، استفان میتزن، جیسون مارش و یک داور ناشناس مطالعات دینی برای نظرات دقیقشان صمیمانه تشکر کنم. این مقاله به دلیل ورود ارزشمند آنها بسیار ارتقا یافته است. کار بر روی این پروژه با حمایت برنامه کرسی‌های تحقیقاتی کانادا تکمیل شد که از دولت و مالیات‌دهندگان کانادا سپاسگزارم.

داشت (و بدیهی است که می‌توان اذعان کرد مشکل شهودی شر، زمینه‌های عقلانی را برای الحاد فراهم می‌کند، بدون اینکه ادعای قوی‌تر را پذیرفت که عقلاً الحاد را مجبور می‌کند).

منابع

۱. آزادگان، ای. (۲۰۱۳)، «غیبت الهی و گناه انسانی: تأثیر ناخوشایند گناه»، مجله الهیات اصلاح شده، ۷، ۹۰-۶۹.
۲. درنج، تی. (۱۹۹۳)، «برهان از عدم اعتقاد»، مطالعات دینی، ۲۹، ۴۳۲-۴۱۷.
۳. ایوانس، سی. اس. (۲۰۰۶)، «آیا خدا می‌تواند در عین حال پنهان و آشکار باشد؟ برخی از تأملات کیر کگارد»، ایمان و فلسفه، ۲۳، ۲۵۳-۲۴۱.
۴. فنویک، پی. (۱۹۹۶)، «فیزیولوژی عصبی تجربه مذهبی»، در: دی. بوگرا (ویراستار)، روانکاو و دین، (لندن: راتلج)، ۱۷۷-۱۶۷.
۵. هی، دی. (۱۹۹۴)، «زیست‌شناسی خداوند: وضعیت فعلی فرضیه هاردی چیست؟»، مجله بین‌المللی روانشناسی دین، ۴، ۲۳-۱.
۶. هنری، دی (۲۰۰۱)، «آیا بی‌اعتقادی منطقی وجود دارد؟»، ایمان و فلسفه، ۱۸، ۹۲-۷۵.
۷. همو، (۲۰۰۸)، «تردیدهای معقول در مورد بی‌اعتقادی معقول»، ایمان و فلسفه، ۲۵، ۲۸۹-۲۷۶.
۸. هیک، جی. (۱۹۸۱)، «توجیه روح‌سازی»، در: استفان دیویس (ویراستار)، مواجهه با شیطان (وستمینستر: جان ناکس)، تجدید چاپ شده در: پیترسون و همکاران (ویراستاران)، فلسفه دین: تفاسیر منتخب، چاپ سوم (آکسفورد: انتشارات دانشگاه آکسفورد، ۲۰۰۷)، ۳۵۳-۳۴۱.
۹. کلر، جی. (۱۹۹۵)، «غیبت خداوند و مسئله شر»، مجله بین‌المللی روانشناسی دین، ۳۷، ۲۴-۱۳.
۱۰. کینگ، آر. (۲۰۰۸)، «موانع وحی: خداوند و جهت‌گیری مجدد عقل انسانی، (لندن: کانتینیوم).
۱۱. همو، (۲۰۱۳)، «خود شهادت الهی و معرفت خداوند»، مجله بین‌المللی فلسفه دین، ۷۴، ۲۹۵-۲۷۹.
۱۲. میتزن، اس. (۲۰۰۶)، «غیبت الهی و جمعیت‌شناسی خداواری»، مطالعات مذهبی، ۴۲، ۱۹۱-۱۷۷.
۱۳. میله، ای. و رولینگ، پی. (۲۰۰۴)، دفترچه آکسفورد درباره عقلانیت، (آکسفورد: انتشارات دانشگاه آکسفورد).
۱۴. شلبرگ، جی. (۱۹۹۳)، «غیبت الهی و عقل انسانی، (ایتاكا: انتشارات دانشگاه کورنل).
۱۵. همو، (۲۰۰۵)، «بازبینی برهان غیبت (I)»، مطالعات مذهبی، ۴۱، ۲۱۵-۲۰۱.
۱۶. همو، (۲۰۰۷)، حکمت شک: توجیهی برای شک‌گرایی مذهبی، (ایتاكا: انتشارات دانشگاه کورنل).
۱۷. شلبرگ، جی. (۲۰۱۰)، «مسئله غیبت و مسئله شر»، ایمان و فلسفه، ۲۷، ۶۰-۴۵.
۱۸. اسپیلکا، بی و همکاران (۲۰۰۳)، روانشناسی دین: یک رویکرد تجربی، (نیویورک: گیلفورد).
۱۹. ون اینواگن، پی. (۲۰۰۲)، «مشکل غیبت خداوند چیست؟»، در دی. هوارد-استایدر و پی. موسر (ویراستاران)، غیبت الهی: مقالات جدید (کمبریج: انتشارات دانشگاه کمبریج)، ۳۲-۲۴.